کرامات رضا(ع) به روایت اهل سنت

دوران پر برکت و همراه با کرامات و وقیعی که قبل و بعد از ولادت امام رضا (علیه السلام) از مدینه تا مرو و مدت امامت یشان رخ داد، جملگی دلالت بر عظمت بی کران امام رضا (علیه السلام) دارد. رویت آن از زبان بزرگان اهل سنّت جالب و شنیدنی و البته شگفت انگیز است. آنچه پیش روی دارید، گوشه ی از سخنان بزرگان اهل سنت درباره امام رضا است که در منابع معتبر آنها نقل شده و تأثیر به سزیی در نزدیک کردن دیدگاه اهل سنت به دیدگاه شیعه درباره کرامت، شفاعت، توسل و زیارت قبور و ... دارد.

بزرگان اهل سنت با اعتراف به جایگاه والی امام رضا (علیه السلام)، سخنان و اعتراف های شگفتی درباره ابعاد معنوی آن حضرت داشته اند که آنها را نقل می کنیم.

1. مجدالدین ابن اثیر جَزَری (606ق): «ابوالحسن علی بن موسی ... معروف به رضا...، مقام و منزلت یشان همانند پدرشان موسی بن جعفر است. امامت شیعه در زمان علی بن موسی به یشان منتهای می شد، فضایل وی قابل شمارش نیست. خداوند رحمت خود و رضوان خود را بر یشان بفرستد».[1]

2. محمد بن طلحه شافعی(652ق): «سخن در امیرالمؤمنین علی و زین العابدین علی گذشت و یشان علی الرضا سومین آنهاست. کسی که در شخصیت یشان تأمل کند، در می یابد که علی بن موسی وارث امیرالمؤمنین علی و زین العابدین علی است، و حکم می کند که یشان سومین علی است. یمان و جایگاه و منزلت یشان فراوانی اصحاب یشان، باعث شد تا مأمون وی را در امور حکومت شریک کند و ولیت عهدی را به یشان بسپارد...».[2]

3. عبدالله بن اسعد یافعی شافعی (768ق): «وی امام جلیل و بزرگوار از سلاله بزرگان و اهل کرم ابوالحسن علی بن موسی الکاظم است . وی یکی از دوازده امام شیعیان است که اساس مذهب بر نظریات یشان است. وی صاحب مناقب و فضایل است».[3]

4. ابن صبّاغ مالکی (855ق) به نقل از بعضی از اهل علم : «علی بن موسی الرضا داری والاترین و وافرترین فضایل و کرامات و برخوردار از برترین اخلاق و صورت و سیرت است که از پدرانش به ارث برده است...».[4]

5. عبدالله بن محمد عامر شبراوی شافعی (1172ق): «هشتمین امام علی بن موسی الرضاست که مناقب والا و صفات اولیا و کرامت نبوی وی قابل شمارش و توصیف نیست...».[5]

6. یوسف بن اسماعیل نبهانی (1350ق): «علی بن موسی از بزرگان ائمه و چراغان امت از اهل بیت نبوی و معدن علم و عرفان و کرم و جوانمردی بود. وی جایگاه والیی دارد و نام وی شهره است و کرامات زیادی دارد...».[6]

7. شیخ یاسین بن ابرهایم سنهوتی شافعی: « امام علی بن موسی الرضا (رضی الله عنه) از بزرگان و از بهترین سلاله است و خداوند با خلق چنین فردی قدرت خود را به نمیش گذاشته. هایچ فردی علی بن موسی را نمی تواند درک کند. وی والا مقام و در فضایلت شهره است و کرامات بسیاری دارد ...».[7]

8. ابوالفوز محمد بن امین بغدادی سُوِیدی: «یشان در مدینه به دنیا آمد و کرامات یشان بسیار و مناقبش مشهور است؛ به گونه ی که قلم از وصف تمامی آن عاجز است...».[8]

9. عباس بن علی بن نور الدین مکّی: «فضایل علی بن موسی هایچ حد و حصری نداشته...».[9]

گوشه ی از کرامات امام رضا (علیه السلام)

1. بشارت پیامبر به حمیده

امام رضا به برکت سفارش پیغمبر و عنیات یشان به دنیا آمدند. در نقل های اهل سنت چنین آمده: زمانی که حمیده مادر امام کاظم، کنیزی به نام نجمه را از بازار خریداری کرد، پیامبر را در خواب دید که به یشان فرمود: «ین کنیز را به فرزندت (امام کاظم) هدیه کن؛ همانا از ین کنیز، فرزندی به دنیا خواهد آمد که بهترین اهل زمین است». حمیده نیز چنین کرد و امام، نام نجمه را به طاهره تغییر داد.[10]

2. معجزه ی در دوران حمل

مادر بزرگوار یشان می فرمید: هنگام حاملگی، سنگینی حمل را احساس نکردم و هنگام خواب، صدی تسبیح و تهلیل و تقدیس وی را می شنیدم.[11]

3. مناجات امام در دوران طفولیت

مادر بزرگوار امام در ادامه می فرمید: زمانی که یشان به دنیا آمد، در حالی که دستانش را روی زمین گذاشته و سر مبارکشان را به طرف آسمان بلند کرده بود، لبانش تکان می خورد، گویا مناجات خدا می کرد. در ین حال پدر بزرگوارش آمد و به من گفت: «هنیئا لک کرامة ربَّکِ عزّوجل؛ مبارک باد بر تو کرامت خداوند». در ین حال فرزند را به یشان داد و یشان در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه خواند و با آب فرات کام دهانش را برداشت.[12]

4. هارون بر من چیره نمی شود

صفوان بن یحیی می گوید: بعد از شهادت امام کاظم و امامت علی بن موس الرضا (علیه السلام) از توطئه دوباره هارون علیه امام رضا (علیه السلام) می ترسیدیم. موضوع را به امام گفتیم. امام فرمود: هارون تلاش خود را انجام می دهد، ولی کاری از پیش نمی برد.

صفوان می گوید: یکی از معتمدین بریم نقل کرد: یحیی بن خالد برمکی به هارون الرشید گفت: علی بن موسی ادعی امامت می کند (و با ین سخن قصد تحریک هارون را داشت). هارون در جواب گفت: آنچه با پدرش انجام دادیم، بس است. یا می خوهای همه آنها را بکشیم؟![13]

5. محل دفن من و هارون یکی است

موسی بن عمران می گوید: روزی علی بن موسی الرضا را در مسجد مدینه، در حالی دیدم که هارون مشغول سخنرانی بوده امام به من فرمود: روزی را خوهای دید که من و هارون در یک جا به خاک سپرده می شویم.[14]

امام در مکه نیز به ین مهم اشاره می کند. حمزه بن جعفر ارجانی می گوید: هارون الرشید از یک درب و علی بن موسی الرضا از در دیگر مسجد الحرام خارج شدند. در ین هنگام امام رضا (علیه السلام) به هارون اشاره کرد و فرمود: الآن از هم دور هستیم، ولی ملاقاتمان نزدیک است. ی طوس! همانا من و او را یک جا جمع می کنی.[15]

6. مأمون، امین را می کشد

حسین بن یسار می گوید: روزی علی بن موسی الرضا به من فرمود: همانا عبدالله (مأمون) برادرش محمد (امین) را خواهد کشت. از امام پرسیدم: یعنی عبدالله بن هارون، محمد بن هارون را خواهد کشت؟ امام فرمودند: بله، عبدالله مأمون محمد امین را خواهد کشت. طبق پیشگویی امام ین اتفاق افتاد.[16]

7. همسرت دوقلو می زاید

بکر بن صالح می گوید: نزد امام رضا (علیه السلام) رفتم و به وی گفتم: همسرم ـ که خواهر محمد بن سنان از خواص و شیعیان شماست ـ حامله است و از شما می خواهم دعا کنید تا خداوند فرزند پسری به من دهد. امام فرمود: دو فرزند در راه است. از نزد امام رفتم و پیش خود گفتم: اسم یکی را محمد و دیگری را علی می گذارم. در ین هنگام امام مرا فراخواند و بدون ینکه از من چیزی بپرسد، به من فرمود: اسم یکی را علی و دیگری را امّ عمرو بگذار. وقتی که به کوفه رسیدم، همسرم یک پسر و یک دختر به دنیا آورده بود و اسم آنها را همان گونه که امام فرموده بود، گذاشتم. به مادرم گفتم: معنی امّ عمرو چیست؟ پاسخ داد: مادر بزرگت امّ عمرو نام داشت.[17]

8. جعفر به زودی ثروتمند می شود

حسین بن موسی می گوید: عده ی از جوانان بنی هاشم بودیم که نزد امام رضا نشسته بودیم که جعفر بن عمر علوی با شکل و قیافه فقیرانه بر ما گذشت. بعضی از ما با نگاه مسخره آمیزی به حالت وی نگریستیم. امام رضا (علیه السلام) فرمود: به زودی می بینید زندگی وی تغییر کرده، اموالش زیاد، خادمانش بسیار و ظاهرش آراسته شده است. حسین بن موسی می گوید: پس از گذشت یک ماه، والی مدینه عوض شد و او نزد ین والی مقام و منزلت خاصی پیدا کرد و زندگی اش همان گونه که امام فرموده بود، تغییر کرد و بعد از آن جعفر بن عمر علوی را احترام و بری وی دعا می کردیم.[18]

9. خود را بری مرگ آماده کن!

حاکم نیشابوری به سند خودش از سعید بن سعد نقل می کند که روزی امام رضا (علیه السلام) به مردی نگهای کرد و به او فرمود:

«یا عبدالله اوص بما ترید و استعد لما لابد منه فمات الرجل بعد ذلک بثلاثة یام[19]؛ ی بنده خدا! وصیت خود را بکن و خود را بری چیزی که گریزی از آن نیست (مرگ)، آماده کن». راوی می گوید: آن مرد پس از سه روز از دنیا رفت.

10. خواب ابوحبیب

حاکم نیشابوری به سند خود از ابوحبیب نقل می کند: روزی رسول الله را در خواب ـ در منزلی که حجاج در آن اتراق می کنند ـ دیدم، به یشان سلام کردم. نزد یشان ظرفی از خرمی مدینه ـ که خرمی صیحانی نام داشت ـ بود. یشان به من هایجده خرما دادند و من خوردم. پس از بایدار شدن مزه خرما در دهانم بود و آرزو می کردم دوباره از آن بخورم. پس از بیست روز ابوالحسن علی بن موسی الرضا از مدینه به مکه آمد و در آن مکان نزول کرد و مردم بری دیدار وی شتافتند. من نیز به آنجا رفتم و دیدم یشان در همان جیی که پیامبر را در خواب دیدم، نشسته است: در حالی که ظرفی پر از خرمهای مدینه و خرمی صیحانی نزد او بود. به امام سلام کردم و یشان مرا نزد خود فراخواند و مشتی از خرما به همان مقداری که پیامبر در خواب به من عطا فرموده بود، به من داد. به یشان عرض کردم: زیادتر خرما بدهاید. امام فرمود: اگر رسول الله زیادتر می داد، من هم به تو زیادتر می دادم.[20]

11. سقوط دولت برمکیان

مسافر می گوید: در سرزمین منی نزد امام نشسته بودیم. ناگهان یحیی بن خالد برمکی، در حالی که صورتش پوشیده و گرد و غبار بر آن نشسته بود، وارد مجلس شد. امام خطاب به ما فرمود: ینها بیچارگانی هستند که نمی دانند در ین سال چه اتفاقی بری آنها رخ خواهد داد. مسافر می گوید: در همان سال برمکیان سقوط کردند و پیشگویی امام محقق شد. مسافر در ادامه می گوید: امام فرمودند: و از ین عجیب تر من و هارون هستیم که شبیه ین دو انگشت هستیم (و امام انگشت سبابه و انگشت وسط را کنار هم گذاشتند). مسافر گفت: معنی سخن امام در مورد هارون را نفهمیدم؛ تا ینکه امام رضا (علیه السلام) رحلت کرد و کنار هارون به خاک سپرده شد.[21]

12. ولیتعهدی من پیدار نیست

مدینی می گوید: هنگامی که امام رضا (علیه السلام) در مجلس بیعت ولیتعهدی با لباس مخصوص نشسته بودند و سخنرانان صحبت می کردند، نگهای به بعضی از اصحاب خود کردند و دیدند یکی از اصحابشان از ین جریان (ولیتعهدی امام) بسیار خرسند و خوشحال است. امام به وی اشاره کرد و او را نزد خود طلباید و درگوشی فرمودند: قلب خود را به ین ولیتعهدی مشغول نکن و به آن دل نبند و خوشحالی نکن؛ چرا که ین امر باقی نمی ماند.[22]

13. توطئه گران رسوا می شوند

زمانی که مأمون، امام رضا (علیه السلام) را ولیعهد و خلیفه بعد از خود قرار داد، اطرافیان مأمون از کار خلیفه ناراضی بودند و می ترسیدند که خلافت از بنی عباس خارج شود و به بنی فاطمه بازگردد. لذا کینه و نفرت از امام رضا داشتند و منتظر فرصت بری ابراز ین نفرت و کینه بودند؛ تا ینکه قرار گذاشتند امام رضا هرگاه وارد بر خلیفه می شود و خادمان پرده را کنار می زنند تا آن حضرت وارد شود، احدی به امام سلام نکند و به یشان احترام نگذارند و پرده را برندارند. بعد از ین تصمیم، امام رضا طبق عادت روزانه وارد دالان شدند، اما آنان برخلاف تصمیم خود، ناخودآگاه پرده را کنار زدند تا امام عبور کند. آنها همدیگر را ملامت کردند که چرا پرده را کنار زده اند. قرار شد که روز بعد چنین نکنند. روز بعد امام رضا وارد شد و بر وی سلام کردند؛ اما پرده را برنداشتند. در ین هنگام باد شدیدی وزید و پرده را از حد معمول خود نیز بالاتر زد و امام وارد شد و هنگام خروج نیز همین اتفاق افتاد. آنان دانستند که امام نزد خداوند جایگاه ویژه ی دارد و سپس قرار گذاشتند که به آن حضرت خدمت کنند.[23]

14. رام شدن درندگان در برابر امام

قضیه زینب کذاب مورد اتفاق ناقلان شیعه و سنی است و گوشه ی از عظمت و مقام والی امامت و ولیت تکوینی را به نمیش می گذارد. درنقل ین جریان اختلافاتی وجود دارد که به اصل آن لطمه وارد نمی کند. اختلاف در ین است که یا ین جریان در دوران امام رضا (علیه السلام) رخ داده یا امام هادی7؟

در خراسان زنی به نام زینب ادعا می کرد که علوی و از نسل فاطمه زهرا3 است. ین خبر به امام رضا (علیه السلام) رسید. امام آن زن را احضار کرد و علوی بودن وی را تیید نفرمود. آن زن امام را مسخره کرد و با کمال بی ادبی به امام گفت: تو نسب مرا زیر سؤال بردی، من نیز نسب تو را زیر سؤال می برم. در آن دوران سلطان مکانی داشت که در آن درندگان بودند. آن مکان بری انتقام گرفتن از مفسدان و مجرمان بود. امام رضا (علیه السلام) آن زن را نزد سلطان حاضر کرد و فرمود: ین زن دروغگوست و بر علی و فاطمه دروغ می بندد و از نسل ین دو نیست. اگر ین زن راست گفته و پاره تن فاطمه و علی باشد، بدنش بر درندگان حرام است. پس او را در میان درندگان بیندازید. اگر راستگو باشد، درندگان به وی نزدیک نمی شوند و اگر دروغگو باشد، وی را می درند. وقتی که زینب کذاب ین سخن را شنید، پیش دستی کرد و به امام گفت: اگر راست می گویی، خود تو داخل ین گودال شو. امام نیز بی هایچ سخنی وارد گودال شد. مردم و سلطان از بالا نظاره گر ین جریان بودند. زمانی که امام وارد گودال شد، گویا درندگان رام شدند و یک یک نزد امام آمدند و دم های خودشان را به نشانه تسلیم در برابر امام به زمین گذاشتند و دست و پا و صورت امام را بوسیدند. امام از آنجا بیرون آمد و سلطان دستور داد تا زن را داخل گودال بیندازند. زن امتناع کرد. سلطان دستور داد تا وی را داخل گودال بیندازند و طعمه درندگان شود. بعد ها ین زن در خراسان به زینب کذاب مشهور شد.[24]

مسعودی معتقد است: ین قضیه بری امام هادی اتفاق افتاده است.[25] با ین حال ین واقعه به تعبیر اهل سنت، خبر مشهور نزد شیعه است.[26] بزرگان اهل سنت از جمله ابن حجر هایثمی ین قضیه را از بعضی حفاظ اهل سنت نقل کرده[27] و ابو علی عمر بن یحیی علوی نیز ین جریان را قطعی دانسته و نقل آن از طریق اهل سنت را تیید کرده است.[28]

البتته با توجه به بعضی قرائن ممکن است گفته شود ین جریان دو مرتبه (هم در زمان امام رضا (علیه السلام) و هم در زمان امام هادی7) اتفاق افتاده است.

15. پیشگویی چگونگی شهادت

زمانی که مأمون به سبب بیماری نتوانست نماز عید را بخواند، از امام رضا (علیه السلام) درخواست کرد تا نماز را اقامه کند. امام در حالی که پیراهن کوتاه سفید و عمامه سفید پوشیده و در دستش عصا بود، روانه نماز شد و در میان راه با صدی بلند می فرمود: «السلام علی ابوی آدم و نوح، السلام علی ابوی ابرهایم و اسماعیل، السلام علی ابوی محمد و علی، السلام علی عباد الله الصالحین». مردم به طرف امام هجوم می آوردند و دست یشان را می بوسیدند و از یشان تجلیل می کردند. در ین هنگام به خلیفه خبر رسید که اگر ین وضعیت ادامه یابد، خلافت از دست تو خارج می شود. مأمون خود را به سرعت به امام رسانید و نگذاشت امام نماز را بخواند. آن گاه امام مطالبی مهم به هرثمة بن اعین ـ که از خادمان مأمون، اما محب اهل بیت و در خدمت امام رضا (علیه السلام) بود ـ فرمود. هرثمه می گوید: روزی سرورم ابوالحسن رضا مرا طلباید و فرمود: ی هرثمه! می خواهم تو را از مطلبی آگاه سازم که باید نزد تو پنهان بماند و تا زمانی که زنده هستم، آن را بری کسی فاش نکنی، اگر فاش کنی، من دشمن تو پیش خدا خواهم بود. هرثمه گفت: قسم خوردم که تا او زنده است، سخنی نگویم. امام فرمود: ی هرثمه! سفر آخرت و ملحق شدنم به جدم و پدرانم نزدیک شده. همانا من بر اثر خوردن انگو و انار مسموم از دنیا خواهم رفت. خلیفه می خواهد قبر مرا پشت قبر پدرش هارون الرشید قرار دهد، اما خداوند نمی گذارد و زمین اجازه چنین کاری را نمی دهد و هر چه بکوشند تا زمین را حفر کنند (و مرا پشت قبر هارون دفن کنند)، نمی توانند و ین مطلب را بعد خوهای دید. ی هرثمه! همانا محل دفن من در فلان جهت است. پس بعد از وفات و تجهایز من بری دفن، مأمون را از ین مسائلی که گفتم، آگاه کن تا مرا بیشتر بشناسد و به مأمون بگو که هر گاه مرا در تابوت گذاشتند و آماده نماز کردند، کسی بر من نماز نخواند؛ تا ینکه عرب ناشناسی به سرعت از صحرا به طرف جنازه من ید و در حالی که گرد و غبار سفر بر چهره دارد و مرکبش ناله می زند، بر جنازه من نماز می خواند. شما نیز با او به نماز بیستید و پس از نماز مرا در مکانی که مشخص کرده ام، دفن کنید. ی هرثمه! وی بر تو که ین مطالب را قبل از وفاتم به کسی بگویی.

هرثمه می گوید: مدتی نگذشت که تمامی ین جریانات اتفاق افتاد و (امام) رضا نزد خلیفه انگور و انار مسموم خورد و از دنیا رفت. هرثمه می گوید: طبق فرمیش امام رضا (که فرمود بعد از وفات و تجهایز جنازه ام ین مطالب را به مأمون بگو) بر مأمون وارد شده، دیدم که وی در فراق امام رضا (علیه السلام) دستمال در دست دارد و گریه می کند. به وی گفتم: ی خلیفه! اجازه می دهاید مطلبی را بگویم؟ مأمون اجازه سخن گفتن داد. گفتم (امام)رضا سرّی را در دوران حیاتش به من فرمود و از من عهد گرفت که آن را تا هنگامی که زنده است، بری کسی بازگو نکنم. آن گاه قضیه را بری مأمون تعریف کردم. وقتی که مأمون از ین قضیه خبر دار شد، شگفت زده شد و سپس دستور داد جنازه امام تجهایز و آماده شود و همراه وی آماده خواندن نماز بر یشان شدیم. در ین هنگام فردی ناشناس با همان مشخصاتی که امام گفته بود، از طرف صحرا به سمت جنازه مطهر آمد و با هایچ کس صحبتی نکرد و بر امام نماز خواند و مردم نیز با وی نماز خواندند. خلیفه دستور داد که وی را شناسیی کنند و نزد وی بیاورند، اما اثری از وی و شتر او نبود. سپس خلیفه دستور داد پشت قبر هارون الرشید قبری حفر کنند. هرثمه به خلیفه گفت: یا شما را به سخنان علی بن موسی الرضا آگاه نساختم؟ مأمون گفت: می خواهم ببینم سخن وی راست است یا خیر.

در ین هنگام نتوانستند قبر را حفر کنند و گویا زمین از صخره سخت تر شده بود؛ به گونه ی که تعجب حاضران را برانگیخت. مأمون به صدق سخن علی بن موسی الرضا پی برد و به من گفت مکانی را که علی بن موسی الرضا از آن خبر داده، به من نشان بده. محل را به وی نشان دادم و همین که خاک را کنار زدیم، قبرهای طبقه بندی شده و آماده را دیدیم، با همان مشخصاتی که علی بن موسی الرضا فرموده بود.

زمانی که مأمون ین وضعیت را دید، بسیار شگفت زده شد. ناگهان آب به اعماق زمین فرو رفت و آن مکان خشکید. سپس امام را داخل قبر گذاشتیم و خاک روی آن ریختیم. بعد از ین جریان خلیفه همیشه از چیزی که دیده و از من شنیده بود، با شگفتی یاد می کرد و تأسف و حسرت می خورد و هر گاه با وی خلوت می کردم، از من تقاضا می کرد تا قضیه را تعریف کنم و با تأسف می گفت: )انا لله و انا الیه راجعون(.[29]

مشهد الرضا در کلام اهل سنت

ذهبی در مواضع متعدد از تألیفات خود درباری مشهد الرضا چنین اظهار نظر می کند: «و لعلی بن موسی مشهدٌ بطوس یقصدونه بالزیاره»[30]، «و له مشهدٌٍ کبیر بطوس یزار»[31]، «و مشهد مقصودٌ بالزیاره»[32].

ابن عماد حنبلی دمشقی نیز می گوید: «و له مشهدٌ کبیر بطوس یزار».[33]

برخورد بزرگان اهل سنت با مزار امام رضا (علیه السلام) نیز جالب و شگفت انگیز است؛ مانند بسیار زیارت کردن قبر امام رضااز سوی ابن حبان بستی (354ق) و ابو علی ثقفی (328ق) و تواضع و تضرعات بسیار ابوبکر بن خُزیمه (311ق) که موجب شگفتی شاگردان وی شده بود.

1. ابوبکر بن خزیمه (311ق) و ابو علی ثقفی (328ق): حاکم نیشابوری می گوید:

«سَمِعتُ محمد بن المؤمل بن حسین بن عیسی یقول خرجنا مع امام اهل الحدیث ابی بکر بن خزیمه و عدیله ابو علی الثقفی مع جماعة من مشیخنا و هم اذ ذلک متوافرون الی زیارة قبر علی بن موسی الرضا بطوس، قال: فریت من تعظیمه (ابن خُزَیمه) لتلک البقعه و تواضعه لها و تضرعه عندها ماتحیرنا؛[34] حاکم می گوید: از محمد بن مؤمل شنیدم: روزی با پیشوی اهل حدیث ابوبکر بن خزیمه و ابو علی ثقفی و دیگر مشیخ خود به زیارت قبر علی بن موسی الرضا به طوس رفتیم؛ در حالی که آنها بسیار به زیارت قبر یشان می رفتند. محمد بن مومل می گوید: احترام و بزرگداشت و تواضع و گریه و زاری ابن خزیمه نزد قبر علی بن موسی همگی را شگفت زده کرده بود.

ابن خزیمه نزد اهل سنت جایگاه ویژه ی دارد؛ به گونه ی که از وی «شیخ الاسلام، امام الائمه، حافظ، حجه، فقیه، بی نظیر، زنده کننده سنت رسول الله»، تعبیر کرده اند و او در علم حدیث و فقه و اتقان ضرب المثل است.[35]

در مورد ابو علی ثقفی نیز ـ که از نوادگان حجاج بن یوسف است ـ تعابیری چون: «امام، محدث، فقیه، علامه، شیخ خراسان، مدرس فقه شافعی در خراسان، امام در اکثر علوم شرعی، حجت خدا بر خلق در دوران خودش»[36] به کار رفته که نشان دهنده اهمیت و جایگاه ین شخصیت نزد عامه است.

2. ابن حبّان بُستی (354ق): «علی بن موسی الرضا از بزرگان و عقلا و نخبگان و بزرگواران اهل بیت و بنی هاشم است. اگر از وی رویتی شود، واجب است حدیثش معتبر شناخته شود.... . من به دفعات قبر یشان را زیارت کرده ام. زمانی که در طوس بودم، هر مشکلی بریم رخ می داد، قبر علی بن موسی الرضا را ـ که درود خدا بر جدش و خودش باد ـ زیارت می کردم و بری برطرف شدن مشکلم دعا می کردم و دعیم مستجاب و مشکلم حل می شد. ین کار را به دفعات تجربه کردم و جواب گرفتم. خداوند ما را بر محبت مصطفی و اهل بیتش ـ که درود خدا بر او اهل بیتش باد ـ بمیراند».[37]

ابن حبان بستی نیز از اهل سنت جایگاه والیی دارد؛ به گونه ی که از وی به «امام، علامه، حافظ، شیخ خراسان، یکی از استوانه های علم در فقه و لغت و حدیث، و از عقلی رجال» تعبیر کرده اند.[38]

ین جملات حاکی از نفوذ معنوی امام رضا (علیه السلام) بر قلوب است و پس از گذشت سالیان از شهادت ایشان، قبر و بارگاه ملکوتی یشان مورد توجه خاص و عام است و کسانی چون ابن خزیمه و ابن حبان علاوه بر زیارت قبر امام رضا (علیه السلام) به یشان متوسل می شدند و بری رفع مشکلات مادی و معنوی خود به ین مکان مقدس پناه می بردند

سخن پایانی

از مطالب یاد شده به دست می ید که نه تنها ساخت بنا بر قبور و زیارت و توسل، امری جیز و کاملاً مرسوم بوده، بلکه مورد تیید قولی و عملی بزرگان اهل سنت از جمله ابن خزیمه و ابن حبان بستی و ... بوده و مکرر ین اعمال از آنها سر می زده است و آنان از خوان گسترده کرامات آن امام همان نیز بهره مند می شدند و ین امر اساساً به عنوان یک باور و فرهنگ صحیح در میان مسلمین مطرح بوده و ین موارد بهترین گواه بر وهای بودن تفکرات و باورهای سست حزب سیاسی وهابیت است. از طرف دیگر، جایگاه اهل پیامبر9 و میزان درخشندگی ین خاندان پاک را در میان امت اسلامی به ویژه علمی اهل سنت آشکار می سازد.

پی نوشت ها

[1] . تتمی جامع الاصول، ابن اثیر جزری، مکتبی النجاریی، مکه، عربستان، چاپ دوم، ج2، ص715،1403ق.

[2] . مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، مؤسسه البلاغ، بیروت، لبنان، چاپ اول، ص295، 1419ق.

[3] . مرآة الجنان، یافعی، دارالکتب العلمیی، بیروت لبنان، چاپ اول، ج2، ص10، 1417ق.

[4] . الفصول المهمی، ابن صباغ مالکی، اعلمی، تهران، یران، ص263.

[5] . الاتحاف بحب الاشراف، شبراوی شافعی، دارالکتاب قم، یران، چاپ اول1423ق.

[6] . جامع کرامات الاولیاء، نبهانی، ص311، دارالفکر، بیروت، لبنان، چاپ اول، ص312و313،1414ق.

[7] . الانوار القدسیه، سنهوتی شافعی، ص39، انتشارات السعادی، مصر.

[8] . سبائک الذهب فی معرفی قبائل العرب، ابوالفوز سؤیدی، المکتبه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، ص334.

[9] . نزهة الجلیس، عباس بن نور الدین مکّی، قاهره، مصر، ج2، ص105.

[10] . روضة الاحباب، عطاء الله بن فضل الله شیرازی، ص43، استامبول، ترکیه؛ مفتاح النجاة فی مناقب آل العبا، محمد خان بن رستم بدخشی، مخطوط، ص176، به نقل از احقاق الحق، ج12، ص364؛ تاریخ الاسلام و الرجال، شیخ عثمان سراج الدین حنفی، ص369، مخطوط، به نقل از احقاق الحق، ج12، ص348.

[11] . روضة الاحباب، ج4، ص43؛ مفتاح المعارف، مولوی عبد الفتاح حنفی هندی، مخطوط، ص79، بنقل از احقاق الحق، ج12،ص553.

[12] . احقاق الحق، شهاید قاضی نور الله شوشتری، ج12، ص343، به نقل از محمد خواجه پارسی بخاری، فصل الخطاب.

[13] . الفصول المهمی، ص245؛ نور الابصار، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول1418ق، ص243؛ جامع کرامات الاولیاء، ج2، ص311؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص314.

[14] . الفصول المهمه، ص246؛ نور الابصار، ص244؛ جامع کرامات الاولیاء، ج2، ص312.

[15] . نورالابصار، ص244؛ جامع کرامات الاولیاء، ج2، ص313؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص315،316.

[16] . الفصول المهمه، ص247؛ نورالابصار، ص243؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص319.

[17] . الفصول المهمه، ص246، نورالابصار، ص243؛ اخبار الدول و آثار الاول، بغداد، عراق، بی تا، ص114؛ جامع کرامات الاولیاء، ج2، ص313، الاتحاف، بحب الاشراف، ص316.

[18] . نور الابصار، ص243؛ مفتاح النجاة، ص76؛ اخبار الدول و آثار الاول، ص114؛ الاتحاف، بحب الاشراف، ص318.

[19] . الصواعق المحرقه، ابن حجر هایثمی، دارالفکر، بیروت، لبنان، ص122؛ الفصول المهمه، ص247؛ نورالابصار، ص243؛ اخبار الدول و آثار الاول، ص114؛ جامع کرامات الاولیاء، ج2، ص311؛ نتیج الافکار القدسیه، سید مصطفی بن محمد العروس مصری، دمشق، سوریه، بی تا، ج1، ص80؛ الاتحاف، بحب الاشراف، ص318؛ الانوار القدسیه، ص39.

[20] . الصواعق المحرقه، ص122؛ الفصول المهمه، ص246؛ اخبار الدول و آثار الاول، ص114؛ مفتاح النجاة، ص376؛ وسیلة المال، ابن کثیر حضرمی، مکتبه الظاهریه، دمشق، سوریه، بی تا، ص212؛ نورالابصار، ص243؛ جامع کرامات الاولیاء، ج2، ص311؛ نتیج الافکار القدسیه، ج1، ص80؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص316؛ وسیلة النجاة، محمد مبین هندی، الکهنو، هند، بی تا.

[21] . الفصول المهمه، ص245؛ نورالابصار، ص243؛ جامع کرامات الاولیاء، ج2، ص312؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص314.

[22] . الفصول المهمه، ص256؛ مفتاح النجاة، ص178.

[23] . نور الابصار، ص244؛ جامع کرامات الاولیاء، ج2، ص312؛ مطالب السؤول، ص297؛ الفصول المهمه، ص244 ـ 245؛ اخبار الدول و آثار الاول، ص114؛ الاتحاف، بحب الاشراف، ص313.

[24] . الفرج بعد الشدی، قاضی ابو علی تنوخی، دارالصباعی المحمدیی قاهره، مصر، چاپ اول 1375ق، ج4، 172ـ173؛ مطالب السؤول، ص297.

[25] . مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، ج4، ص86.

[26] . الفرج بعد الشده، ج4، ص172.

[27] . الصواعق المحرقه، ص205.

[28] . الفرج بعد الشده، ج4، ص173.

[29] . الفصول المهمه، ص261؛ نورالابصار، ص244؛ مطالب السؤول، ص300؛ الکواکب الدریه، شیخ عبد الرؤوف مناوی، الازهریی، مصر، بی تا، ج1، ص256؛ مفتاح النجاة، ص82؛ الانوار القدسیه، ص39.

[30] . سیر اعلام النبلاء، موسسه الرساله ، بیروت، لبنان، چاپ یازدهم 1417ق، ج9، 393.

[31] . العبر، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، ج1، ص266.

[32] . تاریخ الاسلام، حوادث، 201 تا210، دارالکتاب العربی، بیروت، لبنان، چاپ اول 1420ق، ص272.

[33] . شذارت الذهب، دار بن کثیر، دمشق، بیروت، چاپ اول 1406ق، ج3، ص14.

[34] . تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، دارالفکر، بیروت، لبنان، چاپ اول، 1404ق، ج7، 339.

[35] . سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی، ج14، ص365و377.

[36] . سیر اعلام النبلاء، ج15، ص280ـ282.

[37] . کتاب الثقات، ابن حبان بستی، دارالفکر، بیروت، لبنان، چاپ اول، 1393ق، ج8، ص475.

[38] . سیر اعلام النبلاء، ج16، ص92؛ النجوم الزاهره، ابن تغری، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، 1413ق، ج3، ص342؛ الوافی بالوفیات، صفدی، جمعی از مستشرقین، بی تا، 1411ق، ج2، ص317؛ الطبقات الشافعیه، سبکی، دار احیاء الکتب العربیة، بیروت، لبنان، بی تا، ج3، ص131؛ الانساب، سمعانی، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول،1408ق، ج2، ص209.